

«زندگی شهید سید مجتبی نواب صفوی»

در آیینه یک اثر نوانشار

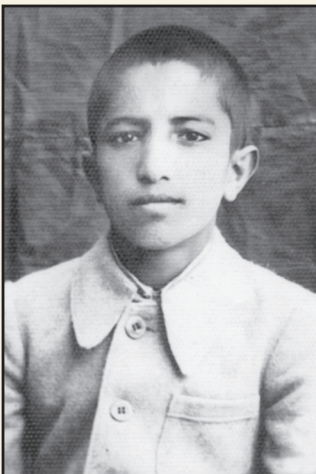
ریشه اسرائیل را قطع کنید وگرنه به همه جامی رسد!

■ سمانه صادقی



شهید سید مجتبی نواب صفوی»، از سوی مرضیه مسلمی نائینی به نگارش درآمده و در بهار ۱۴۰۵ روانه بازار کتاب شده است. خبرگزاری مهر درباره این یادمان ها، چنین آورده است: «این مجموعه شامل هفت جلد زندگینامه از علمایی است که هر کدام نقشی در انقلاب اسلامی داشته‌اند که خواننده را با حال‌وهوای درون خانه این هفت‌نفر آشنا می‌کند؛ علمایی همچون حضرات آیات: امام خمینی، سید مصطفی خمینی، سید حسین بروجری، سید علی قاضی، سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، سید محمد بهشتی و علامه سید محمدحسین طباطبائی که با استقبال چشمگیر مخاطبین بارها تجدید چاپ شده است. انتشارات روایت فتح بعد از برگزاری جلسات متعدد باخبگان و علمای حوزه علمیه، مجموعه دوم زندگی علما را پس از پژوهش و تحقیقات گسترده آماده انتشار کرده است. دومین جلد از این مجموعه، به زندگی سراسر مبارزه شهید سید مجتبی نواب صفوی می‌پردازد که به قلم مرضیه مسلمی نائینی در ۱۴۰۴ صفحه نوشته و در بهار ۱۴۰۵ منتشر شده است...»

نویسنده اثر در معرفی ریشه‌های ستیز شهید نواب صفوی با رژیم پهلوی به روایت پی آمده‌اشارت برده است: «خودرو مقابل در مدرسه ایستاد و راننده به‌سرعت پیاده شد و در عقب خودرو ر باز کرد. رضاخان با همان هیبت قزاقی‌اش از خودرو پیاده شد. کلاهش را م رب ت کرد.



شهید سید مجتبی نواب صفوی در دوره تحصیل در دبستان

مستولان مدرسه، برای استقبال در دوطرف مدرسه به خط ایستاده بودندنگاه رضاخان از روی مسئولان رد شد و در انتهای صف، روی گروه پهلوانی همدرسه که منظم کنار هم ایستاده بودند و صدایشان در نمی آمد، متوقف شد. در بین شان پسر بچه‌ای چهاره‌ای در هم، دسته گلی را به دست گرفته بود.اگر کسی در چهارش دقیق می‌شد، می‌توانست بفهمد پسر بچه از حضور در آن صف و پوشیدن آن لباس‌ها رضایتی ندارد.سیدمجتبی دندان به هم فشرد و به سمت رضاخان گام برد داشت. در میانه راه بود که چهارش از هم باز شد و گام‌هایش سرعت گرفت. رضاخان که آماده پیشکش شدن دسته گل بود، متوجه نشد سیدمجتبی کی به او رسید و دسته گل را زیر کلاهش زد و کلاه را انداخت! او از عصبانیت، نفسش بند آمده بود. به چهره پیروز سیدمجتبی نگاهی انداخت. کلاهش را از دست سربازی در دویده و آن را از زمین برداشته بود. کشید و راه آمده را برگشت. این نقطه شروع مبارزات سیدمجتبی بود...»وی در ادامه و برای نمایاندن حساسیت نواب اردیبهشت سال ۱۳۲۷، صهیون‌ها به خیال برتری قشون و برگشت به سرزمین مادری، فلسطین را مورد حملات شدید قرار دادند. با اعلام موجودیت اسرائیل، روزنامه‌های لبنان و مصر و روسیه هم بر از مقالات و عکس‌هایی شدد که دل هر مسلمان و آزادمای را به درد می آورد. نواب، اسطوره آزادیخواهی عصر خودش، آرام و قرار نداشت و می‌گفت: در همین ابتدای کار، باید اسرائیل را در نطفه خفه کرد، نباید بگذاردیم مثل یک غده سرطانی رشد کند؛ اگر تا غده هست فکری به حالش نکنیم، ریشه می‌زند و ریشه‌هاش به همه جا می‌رسد...» او حتی به تحجیب پاشا و جمال عبدالناصر هم پیام داده بود که باید جلوی اسرائیل را بگیرید، وگرنه در آینده نه‌چندان دور با شما هم خواهد جنگید...»

■

دکتر زهرا رضایی

در تاریخ معاصر خاورمیانه، برخی شخصیت‌ها را نمی‌توان صرفاً با معیار کامیابی سیاسی یا دوام تشکیلاتی سنجید. اهمیت آنان گاه نه در میزان نفوذ سازمانی‌شان، بلکه در قدرت‌شان برای تغییر زبان سیاست و جابه‌جاکردن افق فهم یک مسئله است. اینگونه چهره‌ها، حتی اگر در زمانه خود به پیروزی نهادی دست نیابند با ساختن مفاهیم، اولویت‌ها و صورت‌بندی‌های تازه، اثری ماندگار بر تخیل سیاسی نسل‌های بعدی می‌گذارند. اهمیت‌شان در آن است که مسئله‌ای را از سطحی محدود بیرون می‌کشند و در زمینه‌ای وسیع‌تر و معنادارتر قرار می‌دهند. شهید سیدمجتبی نواب صفوی را می‌توان در شمار این چهره‌ها قرار داد. او پیش از هر چیز با نام فدائیان اسلام، مبارزه با رژیم پهلوی، دفاع از شریعت و نقد نظم سکولار شناخته می‌شود، اما جایگاه او به سیاست داخلی ایران محدود نمی‌ماند. در افق فکری نواب، اسلام نه صرفاً هویت دینی یک جامعه خاص، بلکه چارچوبی برای فهم قدرت، مشروعیت، مسئولیت و همبستگی در سراسر جهان اسلام بود. از همین‌رو او نسبت به

■ باز تعریف هویت فلسطین: از عربیت به امت اسلامی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مواجهه شهید سید مجتبی نواب صفوی با مسئله فلسطین، تغییری بود که در قاب هویتی آن ایجاد می‌کرد. او فلسطین را نه صرفاً یک سرزمین اشغال‌شده عربی و نه فقط کانون نزاعی منطقه‌ای میان اعراب و اسرائیل می‌دید، بلکه آن را بخشی از بحران عمیق‌تر جهان اسلام تلقی می‌کرد. در فضایی که مسئله فلسطین عمدتاً در چارچوب ناسیونالیسم عربی یا همبستگی‌های قومی فهم می‌شد، نواب کوشید سطح تحلیل را از قوم و ملت، به دین و امت منتقل کند. این تغییر، در برخی از مشهورترین سخنان او آشکار است. از نواب صفوی نقل شده است: «اگر افتخار به عربیت باشد، من فرزند بهترین مرد عرب هستم. اگر پیغمبر را از عرب بگیرند، عرب هیچ ندارد. شخصیت عرب به پیامبر اسلام است و من فرزند اویم... حمله به سرزمین اسلامی فلسطین چه سرزمین عرب و چه غیر عرب، حمله به سرزمین اسلام است...» (خسروشاهی، ۱۳۷۹) اهمیت این عبارت فقط در شور خطایی آن نیست، بلکه در نهایی فهم مسئله تبدیل شود. او عربیت را در دیل اسلام تعریف می‌کند و از این طریق، مرکز ثقل را از قوم به دین و ملت به امت منتقل می‌سازد. در این صورت‌بندی، فلسطین دیگر صرفاً متعلق به یک ملت یا یک جغرافیای خاص نیست، بلکه بخشی از پیکره جهان اسلام و نشانه‌ای از وضعیت کلی امت به شمار می‌رود. این جابه‌جایی هویتی، پیامد‌های سیاسی مهمی داشت. نخست آنکه دایره مسئولیت‌ا ر گسترش می‌داد. وقتی فلسطین مسئله امت تعریف شود، دفاع از آن دیگر فقط بر عهده دولت‌ها و ملت‌های عرب نیست، بلکه همه مسلمانان از جمله ایرانیان، ترک‌ها، پاکستانی‌ها و دیگران را نیز دربرمی‌گیرد. دوم آنکه مرجع مشروعیت کنش سیاسی تغییر می‌کند، از نگاه نواب، مشروعیت دفاع از فلسطین نه از همجوار ی جغرافیایی یا تعلق ملی، بلکه از نسبت با اسلام و عضویت در امت اسلامی برمی‌خیزد. در نتیجه، سخن گفتن یک روحانی مجاهد ایرانی درباره فلسطین، نه مداخله در امر غیر، بلکه ادای تکلیف دینی تلقی می‌شود. افزون بر این، چنین نگاهی به‌طور ضمنی نظم دولت-ملت در خاورمیانه را نیز به چالش می‌کشید. اگر مرزهای سیاسی نتواند مسئولیت اسلامی را محدود کند، آن‌گاه دولت ملی دیگر یگانه واحد تعریف تعهد و همبستگی نخواهد بود. از این منظر، نواب فلسطین را به کانونی برای شکل‌گیری نوعی تخیل سیاسی فراملی بدل می‌کرد؛ تخیلی که در آن، امت اسلامی مرجع اصلی پیوند و مسئولیت است.

■ اشغال فلسطین و بحران قدرت در جهان اسلام در نگاه نواب صفوی، اشغال فلسطین را نمی‌شد صرفاً با تکیه بر برتری نظامی اسرائیل یا ضعف میدانی اعراب توضیح داد. او این رخداد را نشانه بحرانی عمیق‌تر در

جهان اسلام می‌دانست: بحران حکومت‌های وابسته، فاسد، منفعل و بیگانه‌گرا. از نظر او، شکست فلسطین پیش از آنکه فقط در میدان نبرد رقم خورده باشد، در پایتخت‌های کشورهای اسلامی و در درون ساختارهای سیاسی ناتوان و غیرمستقل شکل گرفته بود. به بیان دیگر، بقای اسرائیل تنها از قدرت نظامی و حمایت خارجی ناشی نمی‌شد، بلکه از ضعف اراده، تفرقه و بی‌عملی دولت‌های مسلمان نیز نیرو می‌گرفت. در این چارچوب، فلسطین فقط قربانی تهاجم صهیونیسم نبود، بلکه قربانی بحران رهبری و فروستگی سیاسی در جهان اسلام نیز به شمار می‌رفت. بر همین اساس، نواب



■

نواب از پیشگامان تبدیل فلسطین به مسئله‌ای هویتی، ایمانی و فراملی در جهان اسلام بود. بنیاد مغنوی شخصیت و اندیشه او نیز، در این صورت‌بندی نقشی اساسی داشت. زبان شهادت و فداکاری در گفتار وی صرفاً محصول شور سیاسی نبود، بلکه بر جهان‌بینی دینی و ایمانی او استوار بود؛ جهان‌بینی‌ای که در آن قدرت‌های مصادی در برابر عظمت امر الهی حقیر می‌شدند و مبارزه معنایی فراتر از محاسبه صرف مادی و متعارف می‌یافت



شهید سید مجتبی نواب صفوی و فلسطین: باز تعریف یک منازعه محلی در مقیاس دینی

پیوند زدن اشغال قدس

با بحران قدرت در جهان اسلام

تحولات بیرون از مرزهای ایران، به‌ویژه مسئله فلسطین، نگاهی حاشیه‌ای یا صرفاً عاطفی نداشت، بلکه آن را جزئی از بحران بزرگ‌تر جهان اسلام می‌فهمید. اهمیت بازخوانی نواب در نسبت با فلسطین، دقیقاً از همین جا آغاز می‌شود. در دوره‌ای که فلسطین غالباً در قالب منازعه‌ای عربی یا نزاعی منطقه‌ای فهم می‌شد، نواب کوشید معنای آن را در سطحی کلان‌تر باز تعریف کند. او این مسئله را فقط به اشغال یک سرزمین تقلیل نداد، بلکه آن را نشانه‌ای از وضعیت امت اسلامی، معیاری برای سنجش مشروعیت حکومت‌ها و صحنه‌ای برای آزمون ایمان و مسئولیت مسلمانان تلقی کرد. این جستار می‌کوشد نشان دهد: نواب چگونه از خلال سخنان، مواضع و زبان سیاسی‌اش، فلسطین را از یک منازعه محدود جغرافیایی به مسئله‌ای در مقیاس جهان اسلام ارتقا داد. برای فهم این دگرگونی، باید هم به بازتعریف هویت فلسطین در کلام او توجه کرد، هم به پیوندی که میان اشغال فلسطین و ساخت قدرت داخلی دولت‌های مسلمان برقرار می‌کرد، و هم به زبان تکلیف، شهادت و معنویت که در مرکز این صورت‌بندی قرار داشت.

مبارزه با اسرائیل را از مبارزه با دولت‌های وابسته داخلی جدا نمی‌دید. این پیوند در سخن مشهور او به‌روشنی منعکس شده است: «اگر می‌خواهیم اسرائیل را ساقط کنیم، باید از تهران شروع کنیم، یعنی اول رژیم پهلوی را از بین ببریم تا بتوانیم با اسرائیل بجنگیم...» (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶) اهمیت این جمله در آن است که مسئله فلسطین را از سطح واکنش احساسی، همدردی اخلاقی یا شمار سیاسی فراتر می‌برد و به سطحی ساختاری و سیاسی ارتقا می‌دهد. در این نگاه، اسرائیل فقط یک دشمن بیرونی نیست، بلکه بقای آن با شبکه‌ای از رژیم‌های ناتوان، محافظه‌کار و وابسته در سراسر منطقه پیوند دارد. از همین‌رو تازمانی که این نظم سیاسی داخلی دگرگون نشود، مبارزه با اسرائیل نیز به نتیجه‌ای واقعی و پایدار نخواهد رسید. از منظر نواب، راه آزادی فلسطین تنها از میدان‌های جنگ نمی‌گذرد، بلکه از پایتخت‌های جهان اسلام و از تغییر در ساخت قدرت دولت‌های مسلمان نیز عبور می‌کند.

این صورت‌بندی، فلسطین را از یک مسئله صرفاً خارجی یا عربی به معیاری برای سنجش ماهیت حکومت‌ها تبدیل می‌کرد. هر دولتی که در گفتار از اسلام، استقلال و حمایت از مسلمانان سخن بگوید، اما در عمل در برابر اشغال فلسطین منفعل بماند از منظر نواب در صداقت و مشروعیت خود دچار بحران است. به این معاد، فلسطین در نگاه او آیینه‌ای بود که حقیقت دولت‌ها را آشکار می‌کرد: موضوع هر حکومت در قبال فلسطین، در واقع حقیقت خود بود که در برابر استقلال، عزت و کرامت سیاسی مسلمانان بود. به همین دلیل، فلسطین در اندیشه نواب تنها یک موضوع جغرافیایی یا دیپلماتیک نبود، بلکه شاخصی برای ارزیابی سلامت یا فساد نظم سیاسی اسلام به شمار می‌رفت. از این حیث، نواب مسئله فلسطین را به مسئله‌ای فراتر از مرزها و نزاع‌های منطقه‌ای تبدیل می‌کرد. او می‌کوشید نشان دهد: اشغال فلسطین فقط نتیجه قدرت دشمن نیست، بلکه بازتاب ضعف درونی امت اسلامی نیز است. بنابراین، مبارزه با صهیونیسم در ذهن او صرفاً به معنای نبرد در یک دولت‌اشاگر نبود، بلکه مستلزم مقابله با نظامی سیاسی بود که در درون جهان اسلام، زمینه تداوم آن اشغال را فراهم می‌کرد.

■ زبان تکلیف، شهادت و کنش مستقیم

اگر «باز تعریف هویت فلسطین» و «تقد ساخت قدرت» رادو به‌اصلی نظری گفت‌مان نواب صفوی بدانیم، وجه سوم و متمایز اندیشه او در «دستگاه واژگانی و ابزارهای گشنگری» وی نهفته است. نواب در مواجهه با فلسطین، عاده‌انه از «بان دیپلماسی» و «منطق مصلحت‌سنجی کلاسیک» که بر فضای سیاسی خاورمیانه در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ میلادی حاکم بود، عبور کرد. او به جای پیگیری مطالبات در اتاق‌های فکر یا مجامع بین‌المللی، به سراغ ادبیاتی رفت که فلسطین را از یک پرونده سیاسی صرف به «میدان آزمون ایمان» تبدیل می‌نمود. تحلیل تاریخی



پنج‌شنبه ۲۵ تیر ۱۴۰۵ | اول صفر ۱۴۴۸ |

د

در نگاه شهید نواب صفوی، اشغال فلسطین را نمی‌شد صرفاً با تکیه بر برتری نظامی اسرائیل یا ضعف میدانی اعراب توضیح داد. او این رخداد را نشانه بحرانی عمیق‌تر در جهان اسلام می‌دانست: بحران حکومت‌های وابسته، فاسد، منفعل و بیگانه‌گرا. از نظر او، شکست فلسطین پیش از آنکه فقط در میدان نبرد رقم خورده باشد، در پایتخت‌های کشورهای اسلامی و در درون ساختارهای سیاسی ناتوان و غیرمستقل شکل گرفته بود

این کنش نشان می‌دهد: نواب صفوی، در حال پیشبرد نوعی «سیاست نبوی» در برابر «سیاست عرفی» بود. در پارادایم رایج آن زمان، کشنگر سیاسی کسی بود که با محاسبه سود و زیان، ائتلاف می‌ساخت و عقب‌نشینی یا پیشروی می‌کرد. در مقابل، گفت‌مان نواب، «تکلیف شرعی» را جایگزین «منفعت ملی» کرد. از نظر او، کنش سیاسی مؤثانه، لزوماً تابع نتیجه‌فوری نیست، بلکه وفاداری به حقیقتی است که فراتر از مرزهای دولت-ملت تعریف می‌شود. در این دستگاه فکری، «شهادت» نه یک شکست استراتژیک، بلکه یک «سرمایه نمادین سیاسی» است؛ ابزاری برای به چالش کشیدن وضع موجود و افشای انفعال حاکم. این منطق «کنش مستقیم»، در روایت حضور او در مرزهای فلسطین به وضوح دیده می‌شود. نواب به هنگام حضور خویش در بیت‌المقدس چنین گفته است: «تفاقاً از رژیم این بود که در اینجا شهید بشویم... ما نماینده ملت‌های مسلمان منطقه هستیم. در حالی که دولت‌های مسلمان منطقه مزدور هستند... دلم می‌خواست بکم سرباز اسرائیلی ماشه را می‌چکاند و همه ما شهید می‌شدیم، شاید ملت‌های اسلامی هم می‌شدند یا شهادت ما علیه اسرائیل قیام می‌کردند...» (مجله پانزده خرداد، ۱۳۸۹) از منظر تحلیل سیاسی، این اظهار نظر نواب را باید فراتر از یک احساس فردی فهمید. این سخن نوعی نمایش اعتراضی بود که دو هدف راهبردی را دنبال می‌کرد: نخست، مشروعیت‌زدایی از دولت‌های مستقر زیرا با شخست‌ها از این‌ها پیوندی دولتی بیرون می‌ورد ملت‌ها و دولت‌ها ترسیم می‌کرد و دولت‌های مسلمان را در برابر وجدان عمومی، خائن یا ناتوان نشان می‌داد. دوم، ایجاد شوک نمادین زیرا در منطق نواب، شهادت ابزاری برای شکستن رخوت تاریخی و بیدار کردن وجدان خفته امت اسلامی بود. از این منظر، زبان دیپلماتیک برای تغییر وضعیت فلسطین کافی نبود و باید با کنشی آگاهانه و فداکارانه تکمیل می‌شد.

این اساس، کنش مستقیم نواب را می‌توان نوعی سیاست هیجانی دانست که می‌کوشید فلسطین را از سطح یک مسئله سیاست خارجی، به سطح مسئولیت وجودی مسلمانان ارتقا دهد. او با این کار، سیاست را از انحصار نخبگان دولتی بیرون می‌آورد و به عرصه عمومی مسلمانان می‌کشاند. هرچند این رویکرد، به سبب ضعف نهادسازی و اتکای زیاد به کنش فردی با محدودیت‌های اجرایی جدی روبه‌رو بود، اما از نظر تاریخی الگویی از سیاست انقلابی را بی‌ریزی کرد که در دهه‌های بعد در بسیج‌گری سیاسی خاورمیانه نقش مهمی یافت؛ الگویی که در آن «خون» و «آرام» بر «مذاکره» و «مصالحه» برتری می‌یابند.

■ بنیاد مغنوی: موتور محرک در تقابل با هیمنه صهیونیسم

بنیاد مغنوی در اندیشه نواب، فراتر از یک تجربه شخصی زاهدانه و «موتور محرک» که در مواجهه با اسرائیل نه یک قدرت شکست‌ناپذیر مدرن، بلکه حقیقتی حقیر بود که در برابر اسرار الهی رنگ می‌یافت. این نگاه در گزارش فتحی یکن از نواب در بیت‌المقدس، اینگونه نمود می‌یابد: «ای برادر، به خدا سوگند هر وقت صدای الله‌اکبر مؤذن به گوشم می‌رسد، احساس می‌کنم دنیا در چشم‌انم اینچنان رنگ می‌یازد و بی‌ارزش می‌شود که گویی یک پشه کوچک است که می‌توانم آن را زیر پا خرد کنم و به راهم ادامه دهم...» (خسروشاهی، ۱۳۷۹) این تعبیر عرفانی، در ساحت حساسیت مبارزه با صهیونیسم، کارکردی مشخص داشت: «تقدس‌زدایی از قدرت دشمن». در حالی که دیپلمات‌ها صهیونیسم را یک واقعیت غیرقابل‌انکار می‌دانستند، از منظر او، معنویت، ابزاری برای خنثی‌سازی «ترس استراتژیک» بود. او با این استدلال که قدرت صهیونیسم در برابر قدرت لایزال الهی همچون یک «پشه» است، می‌کوشید به مخاطبان خود پیاموزد که وحشت‌زدگی از اسرائیل، بیش از آنکه

ناشی از ضعف نظامی باشد، ریشه در ضعف ایمانی و دل‌بستگی به امنیت دنیوی دارد. بنابراین، این بنیاد مغنوی، بخشی حاشیه‌ای از شخصیت او نبود، بلکه «کترین مقاومت» وی را شکل می‌داد. نواب با پیوند زدن عرفان به میدان مبارزه، سیاستی را پیش می‌برد که در آن «ترس از دشمن» به دلیل اعتقاد قلبی به «قدرت برتر الهی»، جای خود را به «کنش بی‌پروا» می‌داد.

■ تأثیر و میراث در گفت‌مان معاصر

نواب نه‌توانست شبکه‌ای سازمان‌یافته و پایدار در سراسر جهان اسلام پدید آورد و نه فرصت یافت تا پروژه سیاسی خود را در قالبی نهادی تثبیت کند. با این همه، اهمیت او در تأثیری است که بر زبان و افق فهم مسئله فلسطین بر جای گذاشت. ارزش تاریخی او را باید کمتر در کامیابی سازمانی و بیشتر در نوع صورت‌بندی‌ای جست که از فلسطین ارانه کرد؛ صورت‌بندی‌ای که بعدها در گفت‌مان‌های مقاومت و ادبیات اسلام‌گرایانه منطقه، حیاتی مستقل پیدا کرد. نخستین میراث مهم او، تثبیت این ایده بود که فلسطین صرفاً مسئله‌ای عربی نیست، بلکه مسئله همه جهان اسلام است. امروز این صورت‌بندی در بسیاری از محافل سیاسی و مذهبی منطقه آشنا و حتی بدیهی به نظر می‌رسد. اما در دوره‌ای که ناسیونالیسم عربی زبان غالب توضیح فلسطین بود، چنین تأکیدی معنایی خاص و نوآورانه داشت. نواب از جمله کسانی بود که به این جابه‌جایی افق کمک کرد و فلسطین را از سطح یک منازعه منطقه‌ای با قومی، به مسئله‌ای در مقیاس امت اسلامی ارتقا داد. در این بازتعریف، فلسطین نه فقط سرزمینی اشغال شده، بلکه نشانه‌ای از وضعیت کلی جهان اسلام و از مونی برای سنجش مسئولیت مسلمانان بود.

دومین میراث او، پیوند زدن اشغال فلسطین با بحران قدرت در درون جهان اسلام بود. نواب با تأکید بر فساد، وابستگی و بی‌عملی حکومت‌های مسلمان، این مسئله را از حوزه صرف سیاست خارجی بیرون کشید و به ابزاری برای نقد قدرت داخلی و سنجش مشروعیت سیاسی دولت‌ها تبدیل کرد. در این نگاه، فلسطین دیگر فقط موضوعی بیرونی نبود، بلکه شاخصی برای داوری درباره ماهیت نظم سیاسی جهان اسلام به‌شمار می‌رفت. این ایده که موضع هر دولت در قبال فلسطین، نسبت واقعی آن را با اسلام، استقلال و کرامت مسلمانان آشکار می‌سازد، بعدها در بخشی مهم از ادبیات سیاسی منطقه تکرار شد.

سومین اثر ماندگار نواب، تثبیت زبانی بود که در آن مفاهیمی چون «تکلیف»، «مقاومت»، «فداکاری» و «شهادت» در مرکز گفتار فلسطین قرار می‌گرفتند. او از خلال این زبان، فلسطین را از سطح یک مسئله دیپلماتیک یا صرفاً جغرافیایی فراتر برد و آن را به میدان بروز ایمان، غیرت اسلامی و مسئولیت تاریخی مسلمانان تبدیل کرد. این زبان بعدها به یکی از عناصر اصلی ادبیات مقاومت بدل شد و هنوز نیز در بسیاری از گفت‌مان‌های بسیج‌گر منطقه حضور پررنگ دارد. به این معنا، نواب از پیشگامان تبدیل فلسطین به مسئله‌ای هویتی، ایمانی و فراملی در جهان اسلام بود. در کنار این‌ها، بنیاد مغنوی شخصیت و اندیشه او نیز در این صورت‌بندی نقشی اساسی داشت. زبان شهادت و فداکاری در گفتار نواب صرفاً محصول شور سیاسی نبود، بلکه بر جهان‌بینی دینی و ایمانی او استوار بود. از این‌ها، فلسطین را از دنیا و قدرت‌های مادی در برابر عظمت امر الهی حقیر می‌شدند و مبارزه معنایی فراتر از محاسبه صرف مادی می‌یافت. همین بنیاد مغنوی بود که به او امکان می‌داد تا صهیونیسم را اشغال فلسطین را نه فقط به مثابه یک واقعیت سیاسی، بلکه به‌عنوان عرصه‌ای برای آزمون ایمان، شجاعت و وفاداری مسلمانان به تکلیف تاریخی‌شان بفهمد. با این حال، میراث نواب را نمی‌توان بدون نگاه انتقادی ارزیابی کرد. زبانی که بر شور دینی، تکلیف و شهادت تکیه دارد، اگر از برنامه‌ریزی نهادی، شناخت مؤزنه‌های سیاسی و درک پیچیدگی‌های تاریخی جدا شود، ممکن است به رادیکالیسمی پرشور اما کم‌برنامه بینجامد. از این‌رو، سازد او این معضل را از سطح یک منازعه صرفاً عربی یا جغرافیایی فراتر برد و آن را به مسئله‌ای در مقیاس امت اسلامی تبدیل کرد. همچنین با پیوند دادن اشغال فلسطین به فساد، وابستگی و بی‌عملی حکومت‌های مسلمان، فلسطین را به معیاری برای سنجش مشروعیت دولت‌ها بدل ساخت و با تکیه بر زبان تکلیف، فداکاری و شهادت، آن را به میدان پیروزی ایمان و مسئولیت تاریخی ارتقا داد. اهمیت ماندگار او را باید در همین تغییر افق جست: اینکه فلسطین را از سطح یک بحران منطقه‌ای، به معیاری برای فهم امت، مشروعیت، ایمان و مسئولیت تاریخی مسلمانان تبدیل کرد. حتی اگر پروژه سیاسی او در زمانه خود به‌طور کامل به ثمر نرسشت، زبانی که ساخت و افقی که گشود، در تحولات بعدی جهان اسلام بی‌اثر نماند.

■ کلام آخر

در مجموع، شهید نواب صفوی از جمله چهره‌هایی بود که کوشید معنای مسئله فلسطین را در جهان اسلام دگرزینی سازد. او این معضل را از سطح یک منازعه صرفاً عربی یا جغرافیایی فراتر برد و آن را به مسئله‌ای در مقیاس امت اسلامی تبدیل کرد. همچنین با پیوند دادن اشغال فلسطین به فساد، وابستگی و بی‌عملی حکومت‌های مسلمان، فلسطین را به معیاری برای سنجش مشروعیت دولت‌ها بدل ساخت و با تکیه بر زبان تکلیف، فداکاری و شهادت، آن را به میدان پیروزی ایمان و مسئولیت تاریخی ارتقا داد. اهمیت ماندگار او را باید در همین تغییر افق جست: اینکه فلسطین را از سطح یک بحران منطقه‌ای، به معیاری برای فهم امت، مشروعیت، ایمان و مسئولیت تاریخی مسلمانان تبدیل کرد. حتی اگر پروژه سیاسی او در زمانه خود به‌طور کامل به ثمر نرسشت، زبانی که ساخت و افقی که گشود، در تحولات بعدی جهان اسلام بی‌اثر نماند.

منابع

- حسینیان، روح‌الله. (۱۴۱۳). نقش فدائیان اسلام در تاریخ معاصر ایران: تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خسروشاهی، سیدهادی. (۱۳۷۳). فدائیان اسلام: تاریخ، عملکرد، اندیشه. تهران: انتشارات اطلاعات.
- مرکز اسناد انقلاب: تهران: (۱۳۷۳). خطرات و مبارزات شهید محلاتی: تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مجله پانزده خرداد. (۱۳۸۹). «خطرات و مبارزات شهید نواب صفوی». شماره ۳۳.